

## سیاست قدرتهای بزرگ و انعقاد پیمان سعدآباد (بخش اول)

### پیمان سعدآباد سدنغوذ غرب برای ممانعت از نفوذ کمونیسم

✦ سید هدایت الله عقدایی

در فاصله دو جنگ جهانی (در حد فاصل سالهای ۱۹۳۹-۱۹۱۸) به تبع وقایع و تحولات مهمی که به ویژه در اواخر جنگ جهانی اول و پس از آن در صحنه نظام بین الملل به وقوع پیوست، مناطق مختلف جهان و به ویژه خاورمیانه دست خوش تغییر و تحولات بنیادین گردید که شکل گیری پیمان نظامی سعدآباد را می توان در راستای همین تحولات مورد بررسی قرار داد. ولذا در این مقاله تلاش می کنیم تا ضمن تبیین جریان سیاست بین الملل حاکم بر روابط بین الملل در این مقطع از تاریخ، به بررسی علل، ریشه ها، اهداف، پیامد و نقش قدرت های بزرگ و به خصوص انگلستان (به عنوان قدرت هژمون در نظام بین الملل قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰) در شکل گیری و شکست این پیمان پردازیم.

وضعیت حاکم بر نظام و مناسبات قدرت های بزرگ بعد از جنگ جهانی اول:

بسیاری از کشورهای اروپایی از نتایج جنگ جهانی اول ناراضی بودند و جهان همچنان درگیر بحران هایی بود که از زمان قبل از جنگ وجود داشت و همچنان لاینحل باقی مانده بود. به علاوه معاهده صلح ورسای مناسبات ناعادلانه ای را بین فاتحان و مغلوبین جنگ جهانی اول رقم زده بود که عواقبش با وقایعی که پس از گذشت یک دهه از نشست های ورسای پیش آمد روشنتر می گردد، زیرا کشورهای فاتح در یک طرف مرز قرار می گیرند و کشورهای مغلوب که به تدریج یکدیگر را درمی یابند در طرف دیگر صف آرایی می کنند. (۱) علاوه بر این با آغاز بحران اقتصادی در ۱۹۲۹ کشورهای مغلوب به ورطه ورشکستگی افتاده و فاصله آنها با کشورهای فاتح روز به روز بیشتر و صف بندی کشورهای خواهان حفظ وضع موجود و کشورهای تجدید نظر طلب واضح تر از همیشه می گردد. در چنین فضایی در دهه ۱۹۳۰ سه جریان اصلی سیاسی در نظام بین الملل وجود داشت و به سیاست بین المللی جهت دهی می کرد که عبارت بودند از:

۱. دموکراسی های غربی (انگلستان، فرانسه، آمریکا) ۲. فاشیسم (آلمان) ۳. کمونیسم استالینی (شوروی)

در این بخش سعی می کنیم ضمن بررسی نوع روابط و سیاست های اتخاذ شده از سوی بازیگران اصلی و نمایندگان سه جریان فوق الذکر در عرصه روابط بین الملل در دهه ۱۹۳۰ و پس از آن به واکاوی تاثیرات این روابط بر ایران و به ویژه شکل گیری و شکست پیمان سعدآباد پردازیم.

تصرف مرو به وسیله روسیه تزاری، باعث حساسیت انگلستان که در آن زمان هند را تحت تصرف خود داشت گردید و روابط رقابت آمیز روسیه و انگلستان آغاز شد. روسیه که با هدف دستیابی به آبهای آزاد می خواست به سمت خلیج فارس حرکت کند، تهدیدی برای انگلستان و امنیت هند که قلب مستعمرات بریتانیا بود به حساب می آمد. و از همان زمان ایران محل نزاع و زورآزمایی این دو قدرت قرار گرفت و خسارات فراوانی را متحمل شد. انعقاد قرار داد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان با وساطت فرانسه در برابر نفوذ آلمان ها در خاورمیانه نقطه عطفی در روابط دو کشور بود.

شتیر (وزیر دارایی روسیه) اهداف روسیه تزاری در ایران را اینگونه بیان می کند: «هدف اصلی که در طول سالیان دراز در قبال ایران اعمال کردیم عبارت است از: حفظ تمامیت ارضی و سعی در جلوگیری از تسلط نیروی سوم بر ایران و

تلاش برای نفوذ سلطه گرایانه در ایران بدون تجاوز به سمبل های بیرونی استقلال و رژیم های داخلی آن، به عبارت دیگر وظیفه و هدف ما این بوده که ایران را به لحاظ سیاسی مطیع خودمان قرار دهیم تا ابزار قدرتمندی در دستمان باشد و بازار گسترده ایران را برای خودمان نگه داریم به طوری که کار و سرمایه روسی آزادانه در آن عمل نماید.» (۲)

با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، مناسبات دو دولت وارد مرحله جدیدی شد انگلیسی ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری و سقوط رومانوف ها و ایجاد حکومت جدید سوسیالیستی شوروی فوق العاده وحشت زده و نگران شدند. (۲) و از این به بعد کمونیسم و خطر فرو افتادن دولت های اروپایی و مستعمرات آنها در نقاط مختلف جهان در ورطه حکومت های سوسیالیستی معضل جدیدی بود که غرب و منافعش را تهدید می کرد.

انگلستان به عنوان بزرگترین قدرت اروپایی در صف اول مبارزه با کمونیسم قرار گرفت. بعد از اینکه تلاش های انگلستان برای جلوگیری از شکل گیری اتحاد جماهیر شوروی به جایی نرسید، انگلیسی ها شوروی را به رسمیت شناختند و کوشیدند از راه های مختلف از قدرت اثرگذاری آنها بر حوزه نفوذ و منافع خود بکاهند. اصلی ترین استراتژی انگلستان در این راستا که سیاست جهانی این کشور را در این دوره (دوران بین جنگ های اول و دوم جهانی) و حتی پیش از این در طول قرن ۱۹ به پیش می برد، ایجاد موازنه قوا در اروپا و سراسر جهان و ایفاء نقش نیروی موازنه گر و حفظ آن برای خویش بود. انگلستان از این طریق می کوشید تا شرایطی را فراهم آورد که به حفظ وضع موجود در نظام بین الملل منجر شود ایجاد ائتلاف های مقطعی با یک یا دو قدرت اروپایی برای ایجاد توازن در برابر قدرت دیگری که ثبات وضع موجود را بر هم می زد در همین راستا قابل توجه است.

علاوه بر این بریتانیا برای حفظ برتری خود در میان رقبا، حفظ قدرت نظامی و خصوصاً قدرت دریایی، مواضع استراتژیک و کلیه مستعمرات تصرف شده و همچنین آغاز تجربیات استعماری نو در کشورهای نظیر ترکیه و ایران و گسترش استخراج و بهره برداری از منابع نفتی خاورمیانه (خصوصاً پس از به کارگیری نفت در نیروی دریایی این کشور پس از جنگ جهانی اول) را در دستور کار خود قرار داد.

رقبای بالفعل انگلیس در سال های بین دو جنگ جهانی اتحاد جماهیر شوروی، آلمان نازی (پس از سال ۱۹۳۷) و رقیب بالقوه آن کشور ایالات متحده آمریکا بود که در این مقطع زمانی سیاست انزوایی را در پیش گرفته بود. در این دوران بریتانیا کماکان بزرگترین امپراطوری امپریالیستی به حساب می آمد و همچنان سیاست موازنه قوا را دنبال می کرد.

اتحاد شوروی در سال های ابتدایی انقلاب، درگیر تنش های داخلی بود و لزوم فعالیت در جهت ایجاد زیرساخت های لازم برای تشکیل حکومت کمونیستی بر مبنای مالکیت اشتراکی باعث شد تا این کشور در تلاش برای حل مسائل داخلی خود از مسائل مربوط به سیاست خارجی تا حدی غافل شود و تا سال ها پس از جنگ اول جهانی قدرت درجه اول محسوب نمی گردد.

به علاوه با توجه به درک عدم امکان صدور انقلاب کمونیستی به ایران توسط رهبران شوروی، استراتژی سیاست خارجی این کشور در قبال ایران دستخوش تغییر شد و بر دو اصل اساسی استوار گردید که عبارت بود از: ۱. کسب وجهه برای شوروی در اذهان عمومی مردم ایران و حمایت از شورش ها و حرکت های ضد انگلیسی ۲. افزایش سطح روابط اقتصادی فی مابین ایران و شوروی. بر همین اساس آنها تصمیم گرفتند تا با صدور بیانیه ای که بعدها در قرار داد مودت ایران و شوروی در ۱۹۲۱ عنایت یافت ضمن بیرون بردن قوای خود از شمال ایران، امتیازاتی همچون بانک

استقراضی، دخالت در درآمدهای گمرکی ایران و بدهی های ایران به حکومت تزاری و... را منتفی اعلام کنند. همچنین شوروی موفق شد در راستای عملی کردن استراتژی خود در ایران، بیشترین حجم مبادلات تجاری را در دهه ۱۹۳۰ به خود اختصاص دهد و فقط آلمانی ها بودند که توان رقابت با روس ها را داشتند. با کم رنگ شدن حضور روس ها در ایران در اواخر دوران قاجار، انگلستان کوشید از طریق کودتای ۱۲۹۹ زمینه را برای استقرار دولت مرکزی قوی و وابسته به خود فراهم نماید تا از این طریق خلاء موجود در ایران را پس از خروج روس ها از ایران پر کند که این امر با برچیده شدن سلسله قاجار و به سلطنت رسیدن رضاخان در سال ۱۳۰۴ میسر گردید و انگلستان عملاً ایران را تحت سلطه غیر مستقیم خود درآورد.

انگلستان در حالی نفوذ خود را در خاورمیانه و کنار مرزهای شوروی افزایش می داد که رقبای این کشور حتی آنهایی که در صف فاتحان جنگ جهانی اول قرار داشتند، شرایط نا به سامانی را پشت سر می گذاشتند.

در آلمان که بار سنگین غرامت های معاهده ورسای را بر دوش می کشید شمار بیکاران ناشی از بحران های اقتصادی بعد از آمریکا از همه جا بیشتر و حس ملی مردم نیز جریحه دار بود و جمهوری وایمار که به بی کفایتی و دست نشاندگی و خیانت (امضای قرارداد صلح ورسای) متهم شده بود کم کم از حرکت ایستاد. (۴) انگلیس هم به خاطر نارضایتی و نگرانی که از ضعف جمهوری وایمار و فعالیت کمونیست ها در آلمان داشت، با تایید افشار حاشیه تولید و نهایتاً از طریق سرمایه داری و صاحبان صنایع آلمان موجبات تقویت و روی کار آمدن هیتلر را در سال ۱۹۳۳ در آن کشور فراهم ساخت تا یک رژیم قوی و ضد کمونیست در آن کشور استقرار یابد و در برابر روسیه شوروی و فرانسه موازنه قوا را در اروپا حفظ نماید. (۵) دولت انگلیس همچنین در راستای سیاست منخذه خود در اروپا مبنی بر تقویت و توسعه فاشیسم هیتلری برای مقابله با کمونیسم و روسیه شوروی، در ایران نیز تقویت روابط تجاری و صنعتی (به استثنای نفت) با دولت آلمان را مناسب تشخیص داده و تقویت و تشویق می کرد و این امر را صرفاً برای برقراری موازنه قوا میان دو قدرت روسیه و آلمان متناسب تشخیص می داد. (۶)

لندن این سیاست را تا چهار سال بعد از روی کار آمدن هیتلر یعنی تا وقتی که وی نظم و تعادل را در اروپا در هم زد و از جامعه ملل و پیمان لوکانو خارج شد و شروع به دست اندازی به کشورهای اطراف کرد، ادامه داد. به دنبال موضع گیری های فوق توسط آلمان، انگلیس به سیاست تسکین و مماشات متوسل شد و با واکنش نشان ندادن در برابر اشغال نظامی ساحل چپ رود راین توسط ارتش آلمان و اشغال اتریش و موافقت با تجزیه چکسلواکی به موجب پیمان مونیخ ۱۹۳۸ کوشید هیتلر را آرام سازد و نیروی او را متوجه شرق نماید.

فرانسه هم که سرزمینش در مجاورت آلمان و صحنه اصلی جنگ جهانی اول بود و صدمات زیادی را متحمل شده بود به یک قدرت درجه دو در نظام بین الملل تنزل یافته بود قادر به رقابت با انگلستان نبود.

در ایالات متحده آمریکا هم علی رغم اینکه ویلسون معتقد بود که آمریکا باید نقشی در خور یک قدرت بزرگ ایفاء کند و در چارچوب اعلامیه ۱۴ ماده ای باید ضامن صلح در جهان باشد، بسیاری از آمریکایی ها معتقد بودند این سیاست بین المللی متضمن این خطر است که آمریکا را درگیر مسائل جدیدی سازد (۷) و بر همین اساس در سال ۱۹۱۸ کنگره از تصویب معاهده ورسای سر باز زد و با پیروزی جمهوری خواهان آمریکا با اتخاذ سیاست انزواگرایی رسماً از مداخله در امور بین المللی کناره گرفت و از عضویت در جامعه ملل امتناع ورزید (۸) در بهار ۱۹۲۰ بحران اقتصادی شدیدی در آمریکا شروع شد که به بیکاری ۲ میلیون نفر انجامید و دولتمردان آمریکایی را سرگرم سروسامان دادن به اوضاع

اقتصادی این کشور نمود و بیش از پیش از تحولات بین‌المللی دور نگه داشت. هر چند آمریکا در تحولاتی که با منافع ملی این کشور در ارتباط بود مداخله می‌کردند ولی این مداخلات موردی هم نمی‌توانست خللی در برتری بریتانیا در عرصه بین‌المللی ایجاد نماید.

امتناع آمریکا از عضویت در جامعه ملل، راه را برای انگلستان که پس از جنگ جهانی اول در صف فاتحان جنگ قرار گرفته بود، هموارتر کرد و با تشکیل جامعه ملل در سال ۱۹۲۰ ابزار جدیدی را برای پیش برد سیاست‌های جهانی و استعماری خود در اختیار گرفت و توانست در لوای این سازمان بین‌المللی به شکل قانونی قیومیت نقاط استراتژیک جهان در خاورمیانه را در اختیار بگیرد و نهایتاً در سال‌های بین دو جنگ جهانی، انگلستان سراسر خاورمیانه را تحت نفوذ و سلطه خود داشت. تعدادی از کشورهای این منطقه مانند عراق و فلسطین و ماوراء اردن از طرف جامعه ملل تحت قیومیت انگلستان قرار گرفته بودند و تعدادی دیگر؛ مانند مصر و عربستان سعودی در نتیجه قراردادهایی، حقوق و امتیازات خاصی برای انگلیسی‌ها قائل شده بودند. گروه سوم از کشورهای خاورمیانه نیز به طور غیر مستقیم زیر نفوذ انگلیسی‌ها قرار داشتند؛ مانند ایران، ترکیه و افغانستان. (۹)

گفتیم که انگلستان بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن بلشویک‌ها در روسیه در صف اول مبارزه با کمونیسم قرار گرفت. آنها برای مقابله با این تهدید نوظهور دو شیوه را به شکل همزمان در دستور کار خود قرار دادند:

۱. ایجاد موازنه قوا در اروپا و سراسر جهان در مقابل قدرت‌های بزرگ و به ویژه شوروی که شرح داده شد.

۲. اجرای سیاست سد نفوذ در برابر شوروی

محور دوم سیاست‌های انگلستان در مواجهه با کمونیسم سیاست سد نفوذ در برابر شوروی است.

در طول این سال‌ها، انگلستان به منظور جلوگیری از نفوذ و رخنه کمونیسم به سایر کشورها یک «کمربند بهداشتی» پیرامون شوروی به وجود آورد که از فنلاند شروع می‌شد و تا افغانستان و مرز هندوستان ادامه می‌یافت. استقرار رژیم‌های دیکتاتوری و ضد کمونیست مارشال مانرهایم در فنلاند، مارشال پیلودسکی در لهستان، مارشال آنتونسکی در رومانی، مصطفی کمال پاشا (معروف به آتاتورک) در ترکیه، رضا شاه در ایران و امان‌الله خان در افغانستان به همین منظور بود سپس لندن سیاست ایجاد اتحادیه‌های دفاعی منطقه‌ای را در پیش گرفت. پیمان لوکارنو (باشرکت آلمان، انگلستان، بلژیک، فرانسه، ایتالیا، لهستان و چکسلواکی) (پیمان اتحاد صغیر) (باشرکت چکوسلواکی، یوگسلاوی و رومانی) و پیمان سعدآباد (باشرکت ایران، عراق، ترکیه و افغانستان) از مظاهر این سیاست بشمار می‌رفت. (۱۰)

ادامه دارد . . .

پی نوشت ها:

۱. محمد علی زندی. **معاهده صلح ورسای**. (<http://www.pajoohe.com>).
۲. Aryeh, y, yadhot, "The Soviet Union and Revolutionary Iran", St. Martins press ,New York, 1984,p.6.
۳. علیرضا امینی. **تاریخ روابط خارجی ایران از قاجار تا سقوط رضا شاه**. (تهران: انتشارات خط سوم، ۱۳۸۲)، چاپ اول، ص ۲۵۹.
۴. احمد نقیب زاده. **تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل**. (تهران: قومس، ۱۳۸۹)، چاپ نهم، ص ۲۱۱.
۵. منوچهر محمدی. **مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی**. (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۸۶)، چاپ سوم، ص ۲۹.
۶. منوچهر محمدی. پیشین، ص ۷۷.
۷. احمد نقیب زاده. پیشین، ص ۱۹۲.
۸. احمد نقیب زاده. پیشین، ص ۱۹۳.
۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. **سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)**. (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴)، چاپ دوم، ص ۳۷.
۱۰. منوچهر محمدی. پیشین، ص ۲۸.